

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۶ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۹۰

قصائد

- ۸۶ -

در مدح شهزاده محمود

(باز هم تجدید مطلع)

بزم شب عید آنجا، با قدر و امکان آمده
شادی غم از دل کاسته، راحت جهان آراسته
بر ساحت^۱ بستان نگر، در مجلس مستان نگر
ساقی نشسته در میان، با چهره چون ارغوان
آن شیشه و ساغر نگر، کان بلور و زر نگر
جام و می رخشان بهم، مانند جسم و جان بهم
کش چرخ مجمر و ندران، انجم سپندان آمده
رنج از میان برخاسته، محنت به پایان آمده
بستان نگارستان نگر، مجلس گلستان آمده
وز دیدن او هرزمان، نظاره حیران آمده
ریزان می احمر نگر، چون شاخ مرجان آمده
آن تخت و این سلطان بهم، از کشور جان آمده

^۱ الف. راحت

از چادر و از پیرهن، جسمش نمایان آمده
 سرمایه عمر ابد، چون آب حیوان آمده
 اینک تو گوئیش اضطراب، از موج طوفان آمده
 ساغر ز می لبریز بین، چون بدر تابان آمده
 آتش ز آب انگیخته، هر جا که گردان آمده
 مطرب به بانگ زیر و بم، مرغ خوش آحان آمده
 بر گرد مه از هر طرف، انجم درخشان آمده
 وان ساعد دلکش نگر، از چنگ نالان آمده
 وز هر سر مو بر تنش، صدگونه افغان آمده
 گوئی که در بزم پَرَن، ناهید تابان آمده
 در اخگر آن عنبر نگر، چون خال جانان آمده
 مداحی شهزاده را، چون من غزلخوان آمده
 کاندنر سخاوت از نَعَم، آشوب نُعمان آمده
 از فرط انعامش شکست، اندر دلِ کان آمده
 عدلش میان آن و این، یکسان چو میزان آمده
 برجیس خون دشمنان، کابینش ایران آمده
 دستش به هنگام کرم، چون ابر نیسان آمده
 از بخت فرخ زیر ران، او را به فرمان آمده
 آن آفتاب روشنش، با رأی پنهان آمده
 روئین دژ جور و ستم، ناچیز و ویران آمده
 کیوان ترا از اختران، هندوی ایوان آمده
 بر صفحه دوران نگر، سرمشق سَحبان آمده
 یا همچو تابان اختری، در ابر پنهان آمده
 پای ملخ موری به کف، نزد سلیمان آمده
 بالله، که بعد از انوری، گر در خراسان آمده

می شاهد سیمین بدن، در زیر چادر غمزه زن
 می گرچه آمد نامزد، از بهر آشوب خرد
 کشتی نگون بین اندر آب، از باده شکل حباب
 بازار مستان تیز بین^۲، مطرب نشاط انگیز بین
 ساغر حباب انگیخته، مه آفتاب انگیخته
 مجلس چو بُستان اَرَم، ساقی چو گل با جام جم
 آن ماه را در دست دف، خورشید را ماهی به کف
 آن چنگی مهوش نگر، با روی چون آتش نگر
 آن چنگ کز پیراهنش، موها رسد تا دامنش
 آن شمع بین در انجمن، تابنده از زرین لگن
 در مجلس آن مجمر نگر، در مجمر آن اخگر نگر
 بلبل به صد برگ و نوا، بر طُرف گلشن کرده جا
 شهزاده دارا حشم، معنِ عرب، سیفِ عجم
 شهزاده محمود آنکه هست، افلاک او را زیر دست
 لطفش چو سعدِ اولین، سرمایه دنیا و دین
 تیغش عروس دل ستان میدان ز رزمش^۳ حُجله سان
 برجیس دلگیران هِمَم، خورشید ظل، انجم حَشَم
 اسپ کبود آسمان، صرصرتگ و توسن نشان
 با طالع خصم افگنش، دشمن چه مکر و چه فنش
 تا برکشیده از هِمَم، روئین تن، عدلش عَلم
 ای اختر جاهت مکان، کرده بر اوج آسمان
 این شعرِ شعرآسان^۴ نگر، این اختر تابان نگر
 هر معنیش چون دلبری، از لفظ بر سر اَمعَجری
 با اینچنین زرین صدف، پر گوهر عزّ و شرف
 در شیوه نظم دری، چون من به مدحت گُستری

^۲ ب. نیز بین

^۳ ب. ز زینش

^۴ "شعرآسان": ترکیبی از "شعر" در معنای "موی" و "آسان" (پساوند شباهت)، که جمعاً به معنای "نقیس و ظریف به اندازه موی" تعبیر شده می تواند.

^۵ "سحبان": خطیب معروف و شهرة به فصاحت عرب در زمان معاویه

^۶ "معجر": (بر وزن "محور") کلمه عربی و در معنای "کلهکشان"

در مدح محمود^۷ زَمَن، گر بنگری وقت سخن صد عُنصری در پیش من، طفل سبقخوان آمده
ای پیش تختت آسمان، بسته کمر از کهکشان بر آسمانت اختران، با خاک یکسان آمده
بادا همایون، فال تو، اندر صعود، اقبال تو
هر روز را از سال تو، صد عید قربان آمده

^۷ "زمن": (بر وزن "کفن") مخفف "زمان" و در معنای "روزگار"